

حکمرانی مردم سالارانه

الهه ابوالحسنی*

استادیار گروه علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی تاکستان

(تاریخ دریافت: ۸۸/۴/۲ - تاریخ تصویب: ۸۸/۱۰/۱۲)

چکیده:

دموکراسی به معنای حکومتی است که مردم در اداره امور سیاسی مشارکت می کنند. اما این واژه در گفتمان ها و دوره های مختلف معانی متفاوت داشته است. در این مقاله نگاهی گذرا به مفهوم دموکراسی داریم و اینکه در اواخر قرن بیستم، دموکراسی در کشورهای دموکراتیک با چالش هایی روبرو شده است و نظریه پردازان برای حل مشکلات دموکراسی بحثی تازه را تحت عنوان: "Governance" یا "حکمرانی" مطرح کرده اند. آنها معتقدند برای رهایی از بحران دموکراسی باید "از حکومت مردم سالار به حکمرانی مردم سالارانه" رسید. در این گفتار به این سوال می پردازیم که حکمرانی مردم سالارانه چیست؟ و کارکرد آن در جوامع دموکراتیک چه باید باشد؟

واژگان کلیدی:

دموکراسی، حکمرانی، حکمرانی مردم سالارانه

مقدمه

دموکراسی برای نخستین بار در آتن در یونان باستان تاسیس شد و تا قرن هیجدهم میلادی نگاه بدبینانه‌ای به دموکراسی وجود داشت. در دوران مدرن، تحولی در معنا و مفهوم دموکراسی پدید آمد که امروزه از دموکراسی با عنوان حکومت خوب یاد می‌شود. در دوره قرون وسطی اروپا حکومت‌ها با هر تغییر و تحولی به شدت مخالفت می‌کردند و با فروپاشی نظام فئودالی و پیدایش رنسانس، انقلابی بزرگ در همه ابعاد زندگی اروپایی اتفاق افتاد و در اندیشه سیاسی، ادبیات، هنر، موسیقی، اقتصاد و شیوه زندگی انسان اروپایی تغییر اساسی ایجاد شد.

- یکی از این تغییرات بوسیله نیکولو ماکیاوولی صورت گرفت و آن تاسیس سیاست مدرن در حوزه اندیشه سیاسی بود. او در کتاب "شهریار" به تشریح شیوه حکومت و سیاست موفق پرداخت. او به شهریاران سفارش کرد برای کسب قدرت و دوام حکومت از چه شیوه‌هایی استفاده کنند و باید بدانند کجا مردم را فریب دهند؛ کجا صادق باشند و کجا حقه و دروغ را بکار بندند تا موفق شوند.

- "جان لاک" از بنیانگذاران لیبرالیسم، "وضعیت طبیعی و وضعیت مدنی" را مطرح کرد تا مردم با وضع قرارداد اجتماعی، شخصی را به عنوان حاکم انتخاب کنند و بخشی از اختیارات خود را به شخص حاکم دهند تا نظم و امنیت را در جامعه مستقر کند. در وضعیت مدنی با حاکمیت قانون، احترام به مالکیت خصوصی باید آزادی های افراد حفظ شود و حکومت باید مبتنی بر رضایت افراد باشد.

- در قرن ۱۸ میلادی "ژاک ژان روسو" متفکر فرانسوی، مفهوم "دموکراسی اکثریتی" را در اندیشه های سیاسی خود بیان کرد. او جامعه مطلوب را جامعه‌ای می‌دانست که مبتنی بر "اراده عموم" باشد. اراده عمومی یعنی خواست و اراده همه مردم که باید بطور مستقیم بیان شود. اراده عموم فقط در دموکراسی مستقیم تجلی پیدا می‌کند. همه افراد باید رای و نظر خود را نسبت به اداره امور سیاسی جامعه به طور مستقیم ابراز کنند و اراده فرد را نمی‌توان از طریق انتخاب نماینده بیان کرد. روسو با دموکراسی نمایندگی مخالف بود.

- جان استوارت میل در کتاب "در باب آزادی" از آزادی های فردی و از دموکراسی دفاع کرد. برای "میل" آزادی بیان و آزادی عمل مهم ترین اصل بود اما از آنجا که حضور همه افراد جامعه برای تصویب قانون و تدوین برنامه‌های حکومت ممکن نیست؛ بهتر است مردم نمایندگان را انتخاب کنند و آنها از طرف مردم تصمیم‌گیری کنند که آن را دموکراسی نمایندگی نامید. او با ترکیب اصول لیبرالیسم و دموکراسی، مبانی "لیبرال دموکراسی" را تدوین کرد.

- انقلاب فرانسه (۱۷۸۹) یکی از مهم ترین پدیده‌های سیاسی اجتماعی دوره مدرن اروپا بود که افکار سیاسی متفکرین مدرنیته، در این انقلاب تجلی پیدا کرد. مردم تحت تاثیر این افکار، خواهان آزادی و برابری و حضور در عرصه سیاسی و مشارکت در امور اجتماعی، شدند.

در پی این تحولات در قرن ۱۹، حکومت های لیبرال دموکراسی در اروپا و امریکا روی کار آمدند. این حکومت ها با " توسعه آزادی های فردی، احترام به حقوق افراد، حفظ مالکیت خصوصی، جلب رضایت مردم، مشارکت در امور سیاسی " موفق شدند تا نگاه خوش بینانه نسبت به دموکراسی پدید آورند

چالش‌های لیبرال دموکراسی

تاسیس دموکراسی‌ها در اروپا و امریکا در پایان قرن ۱۹، نوید صلح، آزادی، برابری را برای همه مردم جهان به ارمغان آورد. اما این امیدواری دولت مستعجل بود؛ زیرا قرن بیستم مصادف شد با بحران‌هایی مثل: انقلاب‌های سوسیالیستی در روسیه و چین، شروع جنگ‌های جهانی اول و دوم، بحران بزرگ اقتصادی امریکا و اروپا، روی کار آمدن دولت های توتالیتر در آلمان، ایتالیا و اسپانیا.

سوسیالیست‌ها، حکومت های لیبرال دموکراسی را به شدت نقد کردند و علت بحران‌ها را به آزادی حداکثر افراد، آزادی بیش از حد بازار و عدم مداخله دولت نسبت دادند و برای حل بحران نظریه‌هایی را ارائه دادند. از میان نظریه‌هایی که برای حل بحران اروپا و امریکا ارائه شد، نظریه "جان مینارد کینز" مورد استقبال قرار گرفت. کینز برای رفع مشکلات مردم "دولت رفاه" را پیشنهاد کرد. دولت رفاه باید در امور آموزشی، بهداشتی و رفاهی جامعه مدنی دخالت می‌کرد و از طریق نظام برنامه‌ریزی اقتصادی با تشکیل اتحادیه‌های کارگری و انجمن‌ها و اصناف و نظارت بر امور اقتصادی و کنترل بازار را در دست می‌گرفت. بتدریج دموکراسی در دولت رفاهی از لیبرال دموکراسی به سوی سوسیال دموکراسی حرکت کرد.

دولت رفاهی در حل بعضی از مشکلات جامعه بطور موقت، موفقیت‌هایی را بدست آورد و پاسخگوی پاره‌ای از نیازهای شهروندان بود. اما دولت با در دست گرفتن همه عرصه‌های عمومی و خصوصی از اقتدار بیشتر برخوردار شد و برای اجرای برنامه‌های خود، رسانه‌ها و مطبوعات را هم تحت نظارت خود درآورد.

بعد از چند دهه با کنترل آزادی‌های فردی و اعمال محدودیت بر آزادی بیان و آزادی سرمایه‌گذاری‌های خصوصی؛ دولت‌های رفاهی با مشکل مشروعیت و بحران گرانی، تورم، بدهکاری، بیکاری، ورشکستگی شرکت های بزرگ؛ مواجه شدند.

در پی این بحران در دهه ۱۹۷۰ نئولیبرال‌ها برای دموکراسی و بحران اقتصادی راه حلی را ارائه دادند.

- "فرید ریش فون هایک" رهبری نئولیبرال‌ها را به عهده داشت. او هم فیلسوف هم اقتصاددان بود. "مبانی و اصول نئولیبرالیسم" از آراء و اندیشه‌های او اخذ شده است. هایک و طرفدارانش، علت بحران جامعه اروپا را مداخله بیش از حد دولت در بازار و در حوزه خصوصی افراد تلقی می‌کردند و راه برون رفت از این بحران را، در آزادی حداکثری فرد و مداخله حداقل دولت می‌دانستند.

جهان نگرش هایک، تحت تاثیر کانت بود. او اعتقاد داشت شناخت انسان از هستی، شناخت ذهنی و محدود است. هر کس جهان را براساس شناخت ذهنی خود می‌بیند. بنابراین، افراد با هم متفاوت هستند و شناخت‌های متفاوت از جهان دارند و هر فرد می‌تواند بر اساس ذهن خود بیندیشد و عمل کند. پس افراد در فعالیت اقتصادی هم باید از آزادی عمل برخوردار باشند و می‌توانند متفاوت از هم عمل کنند.

هایک آزادی بازار را بر نظم خودجوش (catalaxy) استوار می‌دانست. نظم خودجوش در علوم طبیعی و ارگانیسم موجودات زنده وجود دارد. این نظم، متفاوت از نظمی است که کسی خارج از سیستم بطور مصنوعی ایجاد کند؛ نظمی که با برنامه ریزی از خارج بر نظامی حاکم شود، نظم مصنوعی گفته می‌شود. بازار دارای نظمی پیچیده است که انسان قادر به تسلط بر آن نیست؛ زیرا انسان قادر به شناخت کامل این ساختار نیست که بتواند نظم آن را برنامه‌ریزی کند. هایک بحث نظم را در جامعه مطرح می‌کند و می‌گوید در جامعه ای که سازمان‌ها و نهادهای پیچیده‌تر وجود دارد مفهوم نظم خودجوش اهمیت بیشتر پیدا می‌کند. در واقع هر سازمانی که بیشتر رشد و توسعه یافته باشد؛ پیچیدگی بیشتر دارد. علت این پیچیدگی به راحتی قابل فهم نیست. جامعه به عنوان کل از نظم پیچیده و گسترده برخوردار است (Hayek, 1953, part 1p:25).

بازار، دارای نظم خودجوش است و در بازار برنامه‌ریزی آگاهانه و عامدانه نمی‌تواند وجود داشته باشد. نظم بازار کاملاً مشهود نیست و ما باید با قدرت فکری خود آن را آشکار سازیم. نظم بازار، نظمی معنادار است که نمی‌توانیم وجود آن را مستقیم درک کنیم. این نظم را فقط از طریق ردیابی روابط موجود میان عناصر آن می‌توانیم به صورت ذهنی بازسازی کنیم و به فهم آن نائل آییم. بنابراین، بازار باید کاملاً آزاد از هر قید و بندی باشد تا بتواند بر اساس نظم خودجوش خود، درست عمل کند و کارکرد اصلی خود را داشته باشد.

بعد مهم دیگر بازار "روش اکتشاف" است. فرایند رقابت به گونه‌ای است که هر کس خدماتی کامل‌تر ارائه دهد؛ در عرصه رقابت موفق‌تر است و این مطلب را کسی از قبل

نمی‌تواند پیش‌بینی کند. رقابت موجب خواهد شد که قیمت کالا آنقدر ارزان شود که مانع جایگزینی ارزان‌ترین کالای جانشین شود (Hayek, 1973, p:iv).

هایک از بحث بازار آزاد وارد بحث اداره جامعه بوسیله سازمان بزرگ سیاسی می‌شود. او می‌گوید در میان سازمان‌های موجود در جامعه بزرگ، یک سازمان از همه پیچیده‌تر و موفق‌تر است که به آن سازمان "حکومت" می‌گوییم. حکومت، سازمانی پیچیده یا بهتر بگوییم پیچیده‌ترین سازمان از میان سازمان‌های جامعه است.

کارکرد حکومت چیست؟ او می‌گوید: کارکرد حکومت شبیه کارکرد گروه خدمات در کارخانه است. هدف گروه خدمات، تولید محصولات و وسایل مورد نیاز برای شهروندان نیست؛ هدف آنها نظارت بر عملکرد تولید کالا و ارائه خدمات است تا سازوکار خود را در کارخانه خوب انجام دهند (هایک، ۱۳۸۰: ۸۷-۸۰).

کارکرد دولت در جامعه عبارت است از نظارت بر عملکرد بخش‌های مختلف جامعه است تا قواعد در جامعه درست به اجرا درآید؛ قواعدی که نظم بر آن استوار است و برای شهروندان ارائه خدمات می‌کند که نظم خودجوش قادر به انجام آن نیست. کار حکومت دخالت در امور تولید، مبادله و توزیع کالا و دخالت در امور خصوصی نیست؛ بلکه کار حکومت نظارت و کنترل و ارائه خدمات است. نظارت بر عملکرد درست را به عهده دولت "state" ارائه خدمات به شهروندان برای کنترل نظم، به عهده حکومت "governance" می‌باشد (هایک، ۱۳۷۹: ۹۶-۸۶).

اما هایک قانون را شرط ضروری آزادی می‌داند. او بحران نظام سرمایه داری نیمه دوم قرن بیستم را خطری برای نابودی و از دست رفتن آزادی تلقی می‌کند و با تعریفی که از قانون ارائه می‌دهد، معتقد است که می‌توان از طریق قانون آزادی را بدست آورد و آن را حفظ کرد. هایک، آزادی را زائیده قانون، می‌داند و می‌گوید فقط در جامعه مدنی و در سایه قانون می‌توان آزاد بود. اگر قانون درست فهمیده شود، صحیح بیان شود و دقیق اجرا شود؛ آزادی را می‌توان حفظ کرد. قانون هایک حاوی حقوق اخلاقی قانونمندی است که انواع مختلف آزادی‌ها را در دل خود جای داده است. بنابراین، جایی برای قانون ظالمانه و سرکوبگرانه وجود ندارد (هایک، ۱۳۷۹: ۹۶-۹۰).

نئولیبرال‌ها به رهبری هایک با نقد سیاست برنامه‌ریزی دولت رفاهی "عناصر دموکراسی" را مورد بازاندیشی قرار دادند و تعریفی تازه از قانون، آزادی، بازار آزاد، نظم و مجلس قانونگذاری ارائه می‌کنند و معتقد است: ضرورت دموکراسی، "آزادی" نیست. گاه دموکراسی‌ها، خودکامگی‌ها و استبداد را می‌پرورند. زیرا دموکراسی شیوه حکومت است که ممکن است شیوه آزادیخواهی یا شیوه اقتدارگرایی را در پیش گیرد.

هایک دموکراسی را قبول دارد و آن را بهترین شیوه حکومت می‌داند. ولی دموکراسی‌های موجود جهان را نقد می‌کند و شیوه کار آنها را زیر سوال می‌برد. او ادعا می‌کند این دموکراسی‌ها ناکارآمد هستند و این دموکراسی‌ها را دموکراسی نامحدود می‌داند. به نظر وی این دموکراسی‌ها برای اینکه کارآمد شوند باید تبدیل به دموکراسی محدود شوند. او دموکراسی ژان ژاک روسو مبتنی براراده اکثریت را قبول نداشت و معتقد بود دموکراسی اکثریتی روسو به ظهور حکومت‌های توتالیتر مثل حکومت فاشیستی هیتلر منجر شده است.

نئولیبرال‌ها معتقدند؛ اراده اکثریت که اغلب اراده توده مردم است؛ همیشه اراده عقلانی و درست نیست و هر آنچه اکثریت تشخیص می‌دهند حتماً به صلاح و مصلحت جامعه نیست. همیشه اراده اکثریت، مصالح جامعه را در بر ندارد و ممکن است گاهی هم به حال جامعه مضر باشد. بسیار اتفاق می‌افتد که اقلیت درست می‌گویند و عقلانی‌تر می‌اندیشند. تعداد خردمندان و اندیشمندان در جامعه اغلب بسیار اندک هستند و آنها بعد از بررسی عمیق مسایل با نگاه علمی و عقلی به نتایجی مطلوب دست می‌یابند و شیوه‌هایی را برای حل مشکلات مطرح می‌کنند. اما اکثریت جامعه که خواهان دسترسی فوری و ضروری به راه‌حل‌ها هستند اغلب بدون تعقل و تعمق پیشنهادهای را به عنوان راه حل مطرح می‌کنند. او اراده اکثریت را در دموکراسی، تهدیدی بزرگ برای دموکراسی می‌داند.

در دموکراسی نامحدود، اختیارات اکثریت نامحدود فرض می‌شود و حکومت از اختیاراتی نامحدود برخوردار است. این حکومت برای اینکه حیطه اختیارات خود را حفظ کند باید اکثریت را راضی نگه دارد تا از حکومت پشتیبانی کند و بناچار منافع اکثریت را در نظر می‌گیرد و به توده مردم امتیازاتی می‌دهد تا آنها همیشه از دولت حمایت کنند. اگر دولت منافع یک گروه یا گروه‌هایی خاص را در نظر گیرد؛ ممکن است حمایت اکثریت را از دست بدهد (هایک، ۱۳۷۹، ۷۶: p).

هایک می‌گوید برای کارآمد کردن دموکراسی‌ها باید آنها را محدود کرد و جلوی استبداد را گرفت. بهترین شیوه برای برقراری دموکراسی محدود، تفکیک مجلس است. لیبرال دموکراسی‌ها دارای یک مجلس هستند که همه امور سیاسی و حقوقی جامعه در مجلس مورد بررسی قرار می‌گیرد. آنها هم به امر قانونگذاری و هم به کار حکمرانی می‌پردازند و بسیار اتفاق می‌افتد که مصالح سیاسی بر مصالح حقوقی تقدم پیدا می‌کند و این خود تهدیدی برای دموکراسی است که مصالح عده‌ای بنام اکثریت، بر همگان تحمیل شود. برای کنترل این وضعیت بهتر است مجلس تفکیک شود به: "مجلس قانونگذاری و مجلس حکمرانی".

در دموکراسی محدود باید دو مجلس داشته باشیم:

۱- مجلس قانون: متشکل از متخصصان فن که بتوانند قوانین مورد نیاز جامعه را از میان عرف و رسوم جامعه کشف کنند و به صورت قانون مدرن کنند و حکومت باید در چارچوب این قانون عمل کند. چون هر روز جامعه در حال تغییر و تحول است؛ این مجلس باید به کشف قواعد جدید بپردازد و قانون مورد نیاز را تدوین کند. در مجلس قانونگذاری کارشناسان منتخب مردم فقط باید به مسئله قوانین عام و بنا به مصالح عموم به کشف و تدوین قانون بپردازند.

۲- مجلس دوم، مجلس حکمرانی (governance) است؛ مجلسی که از نمایندگان مردم با رأی اکثریت انتخاب شوند. کار این نمایندگان کشف نیازها و خواسته‌های شهروندان است. تغییر و تحولات پیچیده پایان قرن بیستم، باعث ایجاد تغییراتی پیچیده در شیوه زندگی مردم و نیازها و خواسته‌های آنها شده است. نمایندگان مجلس دوم باید این نیازهای جدید را کشف و راهکارهایی برای بر آوردن آنها ارائه دهند و از ابزارهای نوین و پیشرفته برای کشف راهکارهای جدید استفاده کنند. مجلس حکمرانی بتیید به نحوه اداره حکومت بپردازند (هایک، ۱۳۸۰: ۷۷-۷۰).

بنابراین در حوزه اندیشه، الگویی نویی از دموکراسی ارائه شد که تحولی اساسی در معنای دموکراسی ایجاد کرد، و در حوزه عمل در امریکا و انگلیس، دولت‌های نئولیبرالی روی کار آمدند. در کشورهای در حال توسعه و غیردموکراتیک هم دولت‌ها درصدد تاسیس دموکراسی‌های جدید برآمدند. در دهه هفتاد، موج جدید دموکراسی‌خواهی در دنیا شروع شد. این دولت‌ها سیاست‌های بازار آزاد را به اجرا درآوردند و این بار "لیبرال دموکراسی" در قالب نئولیبرالیسم، نوعی دموکراسی جدید تاسیس کرد.

موج تازه ی دموکراسی دو وجه داشت:

وجه نخست: رشد دموکراسی در جوامع غیردموکراتیک بود. رشد و توسعه "شبه دموکراسی"ها در کشورهای در حال توسعه که پیش از این تحت حکومت استبدادی بودند. وجه دوم: دموکراسی در جوامع دموکراتیک و در کشورهای غربی که طی دوره ای بسیار طولانی شکل گرفته بود با بحران ناکارآمدی روبرو شد. برخی نهادها مثل بانک جهانی، برای حل این بحران، حکمرانی مردم‌سالارانه را پیشنهاد کردند که در اینجا به بحث حکمرانی می پردازیم.

حکمرانی مردم سالارانه: (Democratic Governance)

حکومت‌های لیبرال دموکراسی از طریق احزاب و نهادهای دموکراتیک برای حضور مردم در اداره امور امکاناتی فراهم کردند تا مشارکت مردم در امور اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و

فرهنگی با شعار "آزادی حداکثر فرد" امکان پذیر شود. از آنجا که همیشه دولت ها میل به انحصار قدرت و اقتدار بیشتر دارند؛ در دموکراسی ها نقش مردم کم رنگ شده و به شرکت در انتخابات و حضور در بعضی حوزه ها محدود شده است. شهروندان نه تنها از آزادی کامل برخوردار نیستند؛ بلکه در تصمیم گیری ها و اداره امور به جای نقش فعال، نقش منفعل دارند. در موج اخیر دموکراسی، یکی از راه حل های مطرح شده برای فعال شدن شهروندان، طرح "حکمرانی" است. اما "حکمرانی" چیست؟ و چه مشکلی را حل می کند؟

در ابتدا به معنا و مفهوم "حکمرانی" می پردازیم و سپس تعاریف مختلف از این مفهوم را ارائه می دهیم و ویژگی های آن را تشریح می کنیم. در پایان، فرایند گذار از حکومت مردم سالارانه (Democratic Government) به حکمرانی مردم سالارانه (Democratic Governance) را مورد بررسی قرار می دهیم.

حکمرانی (Governance) چیست؟

این واژه یکی از قدیمی ترین و جدیدترین واژه ها در مطالعه علم سیاست است. در یونان باستان این واژه بکار می رفته و ریشه یونانی آن از فعل Kubernan به معنی هدایت کردن و کنترل کردن بوده است. افلاطون این کلمه را برای چگونگی اداره نظام حکومتی به کار برده است (Anne Mett, 2004, p:3). "Kubernance" به کسی گفته می شد که سکان کشتی یا هدایت سفینه ای را بدست داشته است. در دوره میانه اروپا "gubernare" از فعل "to govern" به معنی حکومت کردن و کنترل کردن معادل "government" بکار رفته است که به فرمانروایی و حکومت کردن توأم با اقتدار دلالت داشته است (Anne, Kjaer. 2004. p:4).

ریشه اصلی این واژه در لاتین به "steer" به معنی ایده فرمان راندن (notlan of steering) بر می گردد. "Governance" حس فرمان دادن به گروه یا جامعه به صورت سلسله مراتبی بوده است. آنچه از معنای این واژه بدست می آید در گذشته تفاوتی روشن میان Governance و Government نبوده و معنای این دو مفهوم به هم نزدیک بوده است. حکومت (government) به شیوه اداره جامعه سیاسی و حکمرانی (governance) به شیوه اداره امور و مدیریت مسائل اجتماعی مربوط می شده است (Anne kjaer. 200. p:4).

حکمرانی (Governance) در دهه ۱۹۸۰ به معنایی جدید به کار گرفته شده است. در واقع "حکمرانی" (Governance) پروسه مدیریتی برای تصمیم گیری در حوزه های عمومی و خصوصی در نظر گرفته می باشد. بعد از شکل گیری مکتب نئولیبرالیسم و ظهور مکتب پست مدرن این واژه در گفتمان تکنوکرات ها و نخبگان متخصص بکار رفته است. خواستگاه این واژه بیشتر در میان روشنفکران تکنوکرات بوده است. آنها به رشد بیش از حد دولت بی اعتماد

بودند و از وضعیت اقتصادی پایان قرن بیستم آگاهی داشتند و این واژه را برای محدود کردن قدرت دولت و حکومت بکار می بردند (Governance.com).

روشنفکران و نخبگان، بورکراسی ناسالم و فساد میان دولتمردان را مهم ترین مانع تحقق دموکراسی می دانند و با طرح و کاربرد واژه Governance تلاش می کنند تا مشکلات حکومت های دموکراتیک را حل کنند و جلوی فساد و بورکراسی در نظام های دموکراتیک را بگیرند.

قبل از اینکه به معنا و تعریف "حکمرانی مردم سالارانه" (Democratic Governance) پرداخته شود، لازم است نکته مهمی را ذکر کنم. واژه Governance در پایان قرن بیستم رایج شده و کاربرد بسیار در مسائل مربوط به توسعه و در ارتباط با مسائل مربوط به دموکراسی و حکومت های دموکراتیک دارد. در فرهنگ اروپایی، این واژه دارای معنای روشن و مشخص است و تفاوت آشکار با Government دارد و کاربرد آن در دوره های مختلف تاریخی این مفهوم را روشن تر کرده است. در دهه هشتاد، با معنایی مشخص به کار گرفته شد. با توجه به اینکه هر یک از متفکرین و نظریه پردازان به گونه ای متفاوت آن را تعریف کرده اند؛ اما تعاریف آنها دور از یکدیگر نیست. ولی کاربرد این مفهوم در زبان فارسی که به تازگی رواج یافته، با مشکلاتی بسیار روبرو است. هنوز تعریفی کامل و روشن، و معادل مناسبی که مورد اجماع اهل علم باشد، برای آن ارائه نشده است. فرهنگ نامه های جدید فارسی چند معنا برای Governance در نظر گرفته اند. از جمله:

در فرهنگ معاصر انگلیسی - فارسی "هزاره" اثر دکتر علی محمد حق شناس، استاد برجسته زبان شناسی، برای governance معادل حکومت، حکومت داری، فرمانروایی، اداره، کنترل، نظارت و تأثیرگذاری در نظر گرفته اند (فرهنگ هزاره).

در فرهنگ دانشگاهی انگلیسی فارسی، تالیف آریانپور Governance معادل Government آمده است (فرهنگ آریانپور).

در فرهنگ علوم سیاسی، تالیف آقابخشی Governance را معادل حکومت، حکومتگری، حکومتداری، حکمرانی، اداره (گرداندن) و نظام دادن، فرمانروایی، کنترل، نظارت، فرایند تصمیم گیری در اداره امور سازمان در نظر گرفته اند (فرهنگ علوم سیاسی).

بهرام مستقیمی، معادل "سکانداری" را انتخاب کرده و معتقد است بهترین واژه ای که می تواند معنا و مفهوم Governance را برساند؛ سکانداری است که هدایت کردن توأم با کنترل و نظارت را به ذهن مبادرت می کند.

در بحث کشورهای در حال توسعه در بعضی آثار ترجمه شده به فارسی برای اصطلاح Governance از معادل حکومت داری استفاده شده است. نگارنده برای Governance در این

مقاله، واژه حکمرانی را انتخاب نموده و برای (Democratic Governance) حکمرانی مردم سالارانه را بکار می‌برم.

معنا و مفهوم "حکمرانی مردم سالارانه" یا (Democratic Governance)

حکمرانی (Governance)، سازمانی سیاسی یا تشکیلاتی اداری نیست که نیاز به مکانی برای استقرار داشته یا نیاز به رئیس و رهبر برای اداره تشکیلات داشته باشد. بلکه حکمرانی فرایندی است که به تصمیم‌گیری و اجرا درآوردن تصمیمات مربوط می‌شود؛ و فرایندهای مدیریتی، اداره و مدیریت امور به دست بازیگران دولتی و غیردولتی، سازمان‌های رسمی و غیررسمی را از مرحله تصمیم‌گیری تا مرحله اجرا تحت کنترل و نظارت قرار می‌گیرد (Ross.1997.p:15). رود رودز (Rod Rhodes) آن را این گونه تعریف می‌کند: "حکمرانی"، یعنی خودسامانی شبکه‌های درون سازمانی که با وابستگی متقابل با یکدیگر در یک بازی قوانین بازی را رعایت کرده و به تعامل با یکدیگر می‌پردازند" (Rhods Ross.1997.p:15).

گوران هایدن (Goran Hyden) تعریف آن را این گونه مطرح می‌کند: "حکمرانی" (governance)، ایجاد پتانسیل سیاسی و تقویت توانایی رهبران برای بالا بردن ساختار نظام موجود برای تغییر قوانین بازی و تلاش برای برآوردن خواسته‌های جدید است که هر روز تغییر می‌کند" (Goran HYDEN.1983.P:185).

در این تعاریف، نگرشی مفهومی به حکمرانی وجود دارد و تحلیل تطبیقی از سیاست‌های کلان دیده می‌شود زیرا هر نوع تصمیم‌گیری و اجرای آن را بازی سیاسی می‌دانند که قوانینی خاص بر آن حاکم است. از طرفی با وجود بازیگران متعدد و تغییرات روزمره زندگی و تغییرات سریع خواسته‌های مردم و شهروندان در این فرایند باید توانایی مدیران و رهبران را آن قدر بالا برد که قادر به پاسخگویی به نیازهای در حال تغییر شهروندان باشند.

هایدن و رودز "حکمرانی" یا Governance را مفهومی عقلانی می‌دانند که تأکید بر ماهیت عمل متقابل دارد. دولت و بازیگران اجتماعی باید میان خود تعامل برقرار کنند. در این تعاریف، "حکمرانی" (Governance) به مدیریت امور عمومی و سیاستگذاری عمومی تأکید دارند و نحوه تصمیم‌گیری و عملیات آنها و توانایی مدیران در این روند نقشی مهم دارد. آنچه را که در این مقاله در نظر داریم عبارت است از اینکه:

"حکمرانی مردم‌سالارانه، فرایندی است که در هر سازمانی به هر اندازه می‌تواند وجود داشته باشد؛ و می‌تواند از یک نفر... تا تمام انسان‌ها را شامل شود، هم چنین ممکن است برای هر هدفی در نظر گرفته شود؛ اهداف خوب، اهداف بد، اهداف عقلانی، یا اهداف غیرعقلانی. در هر حال، فرایندی است که به بخش مدیریتی رهبری و کنترل و نظارت برمی‌گردد.

این تعریف با توجه به عناصر مختلف ارائه شده است. اولاً: "حکمرانی مردم سالارانه" (Democratic Governance) فرایند اداره امور است؛ نه سازمانی دولتی یا غیردولتی که در مقابل حکومت باشد. حکومت هم بخشی از این فرایند است.

ثانیاً: این فرایند مبتنی بر امر "مدیریت" و اداره صحیح برای اهداف بالاتر و مهم تر است. ثالثاً: در این فرایند، شبکه‌ای از بازیگران که افراد، گروه‌ها، سازمان‌ها، نهادها، ساختارها، احزاب، انجمن‌ها و... شامل می‌شود باید به صورت خودسامان و با خودمختاری به اداره خود بپردازند و از تمرکزگرایی بپرهیزند. مدیریت شبکه‌ای برای هر یک وظایف و مسئولیتی خاص را در نظر دارد که همه باید این مسئولیت را به نحو احسن انجام دهند. همه شهروندان نقش فعال دارند و در همه امور آزادانه، آگاهانه و داوطلبانه مشارکت مستقیم دارند.

همانگونه که از این تعریف برمی‌آید؛ این مفهوم، به چیزی بیشتر از دولت خوب نیازمند است. سایر بازیگران نظیر رسانه‌ها در بهبود و کیفیت زندگی و رفاه کلی گروه‌های مختلف ذی نفع تأثیرگذارند. در واقع، شامل شش گروه ذی نفع می‌شوند که عبارتند از: شهروندان، سازمان‌های داوطلب، کسب و کار، رسانه، دولت و پارلمان.

ویژگی‌های "حکمرانی مردم سالارانه"

۱- "پاسخگویی (accountability)": شهروندان باید حق انتخاب، بحث و گفتگو و اظهار نظر داشته باشند و "حکمرانی مردم سالارانه" باید پاسخگویی خواسته‌ها و تقاضاهای شهروندان باشد. شبکه مدیریتی در این روند باید پاسخگو باشد. تعامل شهروندان با نظام حکومتی از طریق شبکه نهادها، سازمان‌ها و ساختارها... به گونه‌ای است که خواسته‌ها و تقاضاهای مردم به راحتی به نظام منتقل می‌شود و حکومت با توانمندی و بهره‌وری از ابزار مدیریتی باید به تقاضاهای مردم جوابگو باشد. با توجه به تحولات پایان قرن بیستم و فرهنگ رسانه‌ای و فرهنگ مصرفی که "مد" و تغییر از ویژگیهای آن است؛ حکومت‌ها باید بتوانند نیازهای روز افزون و متغیر مردم را پاسخگو باشد.

۲- "شفاف سازی (Transparency)": شبکه مدیریتی باید از هر نوع پنهان کاری جلوگیری کند که به فساد سیستم منجر می‌شود. از طریق آگاهی دادن و در دسترس مردم قرار دادن اطلاعات از طریق شبکه می‌توان از تصمیمات سیاسی پشت پرده و از پنهان‌کاری‌های بازیگران دولتی و غیردولتی جلوگیری کرد و شفاف سازی زمینه مشارکت مردم را فراهم می‌کند.

۳- "مشارکت (Participation)": وقتی مردم از تصمیم‌گیری‌های واقعی اطلاع کسب کنند، داوطلبانه و آگاهانه در امر تصمیم‌گیری و اجرای عملیات سیاستگذاری مشارکت می‌کنند. مشروعیت نظام سیاسی و دوام آن مبتنی بر مشارکت است. هر قدر مشارکت مردم گسترده‌تر باشد دوام و پایداری سیستم بیشتر خواهد شد.

۴- "کارآمدی (Effectiveness)": یعنی دولت در انجام وظایف و بهتر انجام دادن تکالیفش مؤثر و کارآمد باشد. یکی از مشکلات حکومت‌های دموکراتیک جدید و کلاسیک فساد اداری و شیوع فساد در میان دولتمردان و سیاستمداران بوده است. توسعه فساد روز افزون باعث ناکارآمدی سیستم شده است. در بحث حکومتداری تلاش بر این است که با استفاده صحیح و آشکار از منابع طبیعی و منابع اقتصادی و در دسترس قرار گرفتن آنها برای همه، کارآمدی سیستم را بالا برده و از رفتار ناسالم و فساد روز افزون جلوگیری شود.

۵- "حاکمیت قانون (Rule of law)": قانون بالاتر از اراده فردی است و هر آنچه قانون تعیین می‌کند باید اجرا شود. تمام این ویژگی‌ها در صورتی تحقق می‌یابد که حاکمیت قانون به معنای واقعی متحقق شود. وجود چارچوب قانونی بیطرف بر اساس اصول حقوق بشر که بتواند منصفانه حق هر شهروندی را ادا کند و جلوی تبعیض و ظلم را بگیرد و همه از فرصت‌های مناسب و امکانات کافی استفاده کنند. اساس حکومتداری حاکمیت قانون است.

۶- فساد زدایی (Anti-Corruption)": حکمرانی مردم سالارانه "باید آنقدر توانمند باشد که با کنترل و نظارت خود هرگونه فساد اداری و نابسامانی بورکراسی و فساد سیستم سیاسی را از بین ببرد.

۷- دولت کوچک (small state): دولت باید کوچک و جلوی مقررات دست و پاگیر گرفته و مقررات اضافی حذف شود. اما دولت در عین حال که کوچک می‌شود؛ حکمرانی مردم‌سالارانه در مدیریت و کنترل و نظارت قوی و قدرتمند می‌شود (bank/governance/.com) در واقع، صاحبان اصلی قدرت مردم هستند و به جای پرداختن به کارآمدی و توانمندی دولت از طریق حجم و اندازه آن، باید به نوع رابطه مردم و حکومت توجه شود و رابطه نادرست شهروندان و حکومت‌کنندگان اصلاح شود. پاسخگویی دولت به شهروندان، نبودن فساد، اقدام به اصول مردم‌سالاری، اعتماد عمومی، حق انتخاب و به حداکثر رساندن بهزیستی عمومی از ویژگی‌های اصلی آن است. چهار رکن اصلی "حکمرانی مردم سالارانه" عبارتند از: - بخش عمومی و دولت که وظیفه هدایت و راهبری و برقراری حاکمیت قانون را به عهده دارد.

- بخش‌های خصوصی که عهده‌دار ایجاد اشتغال، درآمد، تولید، تجارت و وظیفه کسب و کار را به دوش دارند.

- جامعه مدنی که فراهم‌کننده فرصت ابراز وجود مردم و شهروندان است.
 - سازمان‌های محلی که وظیفه بسیج، سازماندهی و اعمال فرهنگ‌های بومی را به‌عهده دارند (kjaer.2004.pp:173-174).

تعامل خوب بین ارکان فوق‌بستر را برای تحقق حکمرانی مردم‌سالارانه در ابعاد مختلف فراهم می‌آورد. صرف انجام وظایف نیست؛ بلکه چگونگی و شیوه انجام وظایف را نیز شامل می‌شود. هدف‌ها و روش‌ها، هر دو اهمیتی یکسان برای حکومتداری خوب دارند و لذا هر کشوری می‌تواند شرایط حکومتداری خوب را با فرهنگ‌ها، ارزش‌ها و هنجارهای خود بیامیزد و آن را بومی کند. حکمرانی خوب نباید همراه خود، فرهنگ و ارزش‌هایی خاص را تحمیل کرده یا ارزش‌های نادرست را دامن بزند.

گذار به حکمرانی مردم سالارانه

برای اجرای سیاست‌های پولی و سازوکار بازار آزاد؛ دولت‌های نئولیبرال، رونالد ریگان در آمریکا و مارگارت تاچر در انگلیس روی کارآمدند. آنها در کشورهای امریکایی و اروپایی موفق شدند بنیان‌های دولت سوسیالیستی را فرو ریزند و دولت نئولیبرالی را تأسیس کنند. جریان نئولیبرالیسم با ظهور پدیده جهانی شدن توأم شد و نئولیبرال‌ها با حرکت به سوی بازار جهانی و اجرای سیاست‌های خود به موانعی برخورد کردند. از جمله این موانع، وجود کشورهای اقتدارگرا با حکومت‌های استبدادی و دیکتاتوری بود.

از ۱۹۷۴ تا ۲۰۰۰ بیش از ۸۰ کشور از حکومت‌های غیردموکراتیک به حکومت‌های دموکراتیک تبدیل شدند. این کشورها از لحاظ بافت تاریخی، فرهنگ و ساختار سیاسی با یکدیگر تفاوت‌های بسیار داشتند و مراحل گذار را هم متفاوت سپری کردند و دست‌آوردهای آنها هم متفاوت از یکدیگر بود. اما می‌توان گفت تا حدودی به حداقل معیارهای دموکراسی دست یافتند.

بعد از گذراندن مراحل گذار، بعضی از کشورها موفق شدند دموکراسی را مستقر کنند و به تحکیم مبانی و نهادهای دموکراتیک پردازند؛ بعضی از آنها شکست خوردند و دوباره حکومت‌های اقتدارگرا روی کارآمدند. ولی اغلب کشورهای تازه دموکراتیک شده با دو مشکل بزرگ روبرو بودند؛ اول، توسعه اقتصادی که در این کشورها به نابرابری منجر شده بود و بخشی از جامعه به تولید و ثروت دست یافته بودند و بخشی دچار فقر شدید شده بود و هر قدر از مراحل توسعه می‌گذشت فقر افزایش پیدا می‌کرد. دوم، توسعه سیاسی بود که به عدم سابقه دموکراسی در این کشورها برمی‌گردد. نهادهای تازه تأسیس شده مثل احزاب، پارلمان، برگزاری انتخابات و سایر نهادها نمی‌توانستند کارکرد دموکراتیک داشته باشند. اما در

کشورهای دموکراتیک، با وجود جامعه مدنی و نهادهای دموکراتیک، وجود بحران فساد بوروکراسی، پنهان‌کاری‌های سیاسی، عدم توان پاسخگویی موجب شده که حکومت‌های دموکراسی ناکارآمد باشند.

بانک جهانی برای برون رفت از بحران ناکارآمدی دموکراسی در کشورهای دموکراتیک، حکمرانی دموکراتیک را مطرح کرد. بانک جهانی برای اجرای روند "حکمرانی مردم سالارانه" نیاز داشت که تمرکز زدایی کند؛ زیرا هر قدر دولتی، تمرکز قدرت بیشتر داشته باشد؛ کارکرد اصلی خود را از دست می‌دهد. برای کارآمد شدن دموکراسی، حکومت‌ها باید در سطح دولت‌های محلی، سازمان‌ها و وزارتخانه‌های داخلی به سیاست تمرکز زدایی بپردازند. باید به این سازمان‌ها و نهادها میزانی از خودمختاری با بودجه مستقل داده شود تا بتواند خود را بطور خودسامان و خود مختار اداره کنند؛ تصمیمات مستقل اتخاذ کنند و آنها را به مرحله اجرا درآورند.

به جای قدرت متمرکز، مراکز قدرت متعدد ایجاد شود و حکومت نقش کنترل و نظارت بر کل سیستم داشته باشد و کمترین مداخله را در بخش‌های عمومی و خصوصی داشته باشد. دولت‌ها علاوه بر سیاست‌های داخلی، برای تمرکز زدایی، حمایت حکومت‌ها و سازمان‌های فراملی برای تمرکز زدایی ضروری است و سیاست‌های داخلی تمرکز زدایی، راهبردهای جهانی باید هماهنگ باشد. تمرکز زدایی یعنی تعقیب راهبرد توسعه مبتنی بر خصوصی‌سازی و آزادسازی، بازارهای قوی و خودجوشی که نیروهای بازار بطور خود سامان بتوانند به سطح استانداردهای جهانی شدن و بازارهای جهانی دست پیدا کنند. آنها برای این راهبرد تلاش می‌کند، ابتکارات خود را توسعه دهند و با تغییر سیاست‌ها و انعطاف پذیر کردن جریان سرمایه راه‌حلی برای بحران‌ها بیابند. راهبرد دوم آنها کاهش فقر و دستیابی به دموکراسی است. فقر پدیده‌ای پیچیده است که به عوامل فرهنگی زیست محیطی، اجتماعی و جامعه شناختی ربط دارد. استفاده از ابزاری که منابع اقتصادی و منافع ملی را برای عموم مردم بسیج کند و بتواند رفاه را برای همه بخصوص فقیرترین اقشار تأمین کند (governance.com).

ارائه خدمات (Service delivery)

هدف حکمرانی مردم سالارانه، ارائه خدمات بهتر به شهروندان است. هر قدر ارائه خدمات از لحاظ کیفی و کمی بالاتر باشد؛ هم به حقوق بشر احترام گذاشته شده و هم جامعه مدنی به اهداف خود نزدیک تر شده است. با تغییرات روزافزون جوامع و پیدایش نیازها و خواسته‌های متنوع مردم، فرهنگ مصرف‌گرایی و تنوع طلبی، پاسخگویی به نیازها و خواسته‌های مردم کاری ساده نخواهد بود. دولت‌ها و حکومت‌های امروزی برای پاسخگویی به این خواسته‌های

متنوع و متغیر شهروندان پاسخگو نیستند و عدم پاسخگویی آنها باعث شده که حکومت‌ها را ناکارآمد تلقی کنند. باید راه‌هایی برای ارائه خدمات متعدد به شهروندان و کسب رضایت آنها جستجو شود. راه حل این مشکل، راهکار نئولیبرالیسم است که سیستم قیمت در بازار باعث پیدایش نوعی نظم خودجوش می‌شود که سازوکار بازار را هدایت می‌کند. هر کس کالای بهتر با قیمت مناسب تر ارائه کند؛ مشتریان بیشتر را به سوی خود جلب می‌کند. در حکومتداری دموکراتیک، شهروندان در عرصه اقتصادی، سیاسی و اجتماعی باید آزاد باشند و آنها به سوی کسانی می‌روند که خدمات بیشتر با کیفیت بهتر به مردم ارائه کنند (E-Governance.com).

حاکمیت قانون (Rule of law)

هایک قانون را قواعد و رفتار مطلوب حاکم در جامعه می‌داند. وی معتقد است کار قانونگذار وضع قانون نیست؛ بلکه کشف قانون است؛ کشف رویه‌هایی که در جامعه حاکم است. پس مجلس قانونگذاری باید به کشف رفتارهای قواعد خوب در جامعه بر آید و آنها را به صورت قانون تدوین کند و در اختیار مردم قرار دهد. کشف قانون فقط از عهده کارشناسان و متخصصان فن برمی‌آید و افرادی که تخصص اکتشاف قانون را ندارند؛ نمی‌توانند به این امر مهم بپردازند. در حکمرانی دموکراتیک مهم‌ترین کار به عهده مجلس قانون است. مجلسی که از بهترین و متخصص‌ترین اقشار جامعه برگزیده شده اند و بنا به نیازهای جامعه به اکتشاف دست می‌زنند و بهترین رویه‌های مطلوب را در قالب قانون ارائه می‌دهند. هر قدر جامعه پیشرفته‌تر باشد نیاز به قانون بهتر دارد که جوابگوی نیازهای مردم و خواسته‌های شهروندان باشد.

هایک مجلس قانونگذاری را بنیان و اساس "دموکراسی محدود" معرفی می‌کند که تمام رفتار و قواعد افراد سازمان‌ها، نهادها، گروه‌ها، ساختارها و بازیگران باید در چارچوب قانون قرار گیرند. مجلس دوم، مجلس حکمرانی است که این مجلس از نمایندگان مردم تشکیل شده است از هر قشر و هر گروهی از هر فرهنگ و هر قومی نماینده‌ای به مجلس حکومتداری فرستاده می‌شود. کار این مجلس نظارت بر روند مدیریت سیستم است. کار این مجلس وضع قانون نیست؛ اما وضع و تصویب آئین‌نامه‌هاست برای کنترل و نظارت سیستم مدیریتی که در چارچوب قانون عمل کند.

چون از هر گروهی، نماینده‌ای در این مجلس حضور دارد؛ پس خواسته‌ها، نیازها و انتظارات همه گروه‌های جامعه در این مجلس طرح می‌شود؛ و در آنجا که نیاز به قانون دارد این خواسته‌ها به مجلس قانون انتقال داده می‌شود تا قانون مناسب آن را کشف و تدوین کنند.

در مجلس حکمرانی که خود هم در چارچوب قانون عمل می‌کند؛ ابزارهایی برای نظارت و کنترل سیستم وجود دارد تا خارج از قانون عمل نکند و متخلفین به دادگاه‌ها ارجاع داده شوند. در حکمرانی دموکراتیک با تفکیک در مجلس قانون و مجلس حکمرانی تدوین قانون به دست صاحبان فن صورت می‌گیرد. مجلس دوم هم برای بررسی مسائل حکومتی و مدیریتی جامعه فرصت کافی دارد و از سازوکارهایی خاص برای کنترل و نظارت سیستم مدیریتی استفاده می‌کند (wilson Center.com).

مهم‌ترین هدف حکمرانی مردم سالارانه، تحکیم دموکراسی و تداوم آن است؛ به همین دلیل در کشورهایی که تازه مراحل گذار به دموکراسی را پشت سر گذاشته‌اند و در مرحله استقرار دموکراسی هستند؛ امکان تأسیس حکمرانی مردم سالارانه وجود ندارد. این در کشورهایی امکان‌پذیر است که تجربه طولانی حکومت دموکراتیک را داشته‌اند؛ نهادهای دموکراتیک شکل گرفته؛ فرهنگ دموکراتیک جا افتاده و مردم آشنا به نظام دموکراتیک هستند. شبکه‌ای که تمام جامعه را بطور کامل تحت پوشش قرار می‌دهد و با سازوکارهایی مثل شفاف‌سازی، پاسخگویی، مشارکت، کارآمدی و حاکمیت قانون با چالش‌های مربوط به تغییرات سیاسی اقتصادی اجتماعی روبرو می‌شود و به حل بحران‌ها می‌پردازد.

اصلاحات قانونی و قانونگذاری باعث می‌شود که طیفی وسیع از نهادها اصلاح شوند. نظام‌های کیفری و دادگاه‌ها، نظام‌های پارلمانی و قانونگذاری، نظام‌های اجرایی و عملیاتی باید تلاش کنند تا سیاست‌ها بطور قانونی اجرا شوند. با افزایش آگاهی مردم، راه‌های مشارکت گشوده شود و مردم خواسته‌های خود را قانونی و از طریق درست به نظام حکومت برسانند و پاسخ دریافت کنند. فقط از طریق حاکمیت قانون، آزادی شهروندان تأمین می‌شود. حق حضور داشتن، حق طرح کردن نیازها و حق شنیدن پاسخ از حقوق فرد است که فقط با اعمال حاکمیت قانون آزادی افراد تأمین می‌شود.

در ساختار کلاسیک حکومت‌های دموکراتیک این امر ممکن نبود. کثرت جمعیت، وسعت سرزمین‌ها و محدودیت حکومت مانعی برای ارتباط شهروندان با دولت بود. به این دلایل که: اولاً: ارتباط شهروندان با دولت و بالعکس از طریق اینترنت بسیار سهل و آسان شده و مجاری چون پارلمان، احزاب، نهادها و سازمان نمی‌توانستند مانند اینترنت ارتباط مستقیم برقرار کنند.

ثانیاً: از طریق اینترنت تمام اطلاعات مربوط به دولت و حکومت، شرکت‌ها و سازمان‌های بزرگ تجاری، حتی اطلاعات محرمانه در دسترس عموم قرار گرفت و بسیاری از سیاست‌های پنهان آشکار شد و فساد اداری و دموکراسی حکومت‌های دموکراتیک عیان شد. از مشکلات دموکراسی‌ها، فساد و شیوع فساد اداری است. ارتباطات پشت پرده سیاست، گفتگوها و

رایزنی‌ها در لابی‌های پارلمان، قراردادهای پنهانی شرکت‌های بزرگ با مراکز تصمیم‌گیری سیاسی موجب شده که مشارکت مردم کمترین نقش را داشته باشد. زیرا سیاست در فضاهای بسته و دور از دسترس مردم و بطور پنهانی اتخاذ می‌شود. یعنی مردم باید از تصمیمات و کارکرد حکومت‌ها اطلاع و آگاهی کافی داشته باشند و هر نوع پنهان کاری و مخفی سازی از سیاست باید حذف شود. زیرا این پنهان کاری‌ها موجب فساد گسترده در نظام‌های دموکراسی امروز شده است. حکومت داری با شفاف سازی و آشکار کردن تمام برنامه‌ها و در دسترس قرار دادن تمامی اطلاعات می‌تواند از اشاعه فساد و تبهکاری در سیاست و حکومت جلوگیری کند.

نتیجه

حکومت‌ها چاره‌ای جز شفاف سازی ندرند تا خود اطلاعات را در اختیار شهروندان قرار دهند. و اعتراضات مردم را بشنوند و پاسخگو باشند. مهم ترین ابزار حکمرانی مردم سالارانه شفاف سازی از طریق اطلاع رسانی سیاست‌ها، تصمیم‌گیری‌ها و اقدامات اجرایی است. اگر شفاف سازی تحقق یابد و اطلاع رسانی کارکرد درست خود را داشته باشد؛ حکمرانی دموکراتیک می‌تواند پاسخگوی نیازهای مردم باشد. از طریق شفاف سازی، دسترسی همه مردم به اطلاعات و تصمیمات مربوط به حکومت حق شهروندان است که از کارکردها و تصمیمات حکومت، نباید بخشی از اطلاعات از مردم پنهان بماند. یکی از عوامل مهم که در تصمیم‌گیری اقتصادی نقش حیاتی دارد؛ دسترسی بخش خصوصی به اطلاعات و تصمیمات بخش عمومی است و برعکس. بنابراین، مردم باید به راحتی به اطلاعات نهادهای اقتصادی بخش‌های خصوصی دسترسی داشته باشند.

یکی از بحرانهای دموکراسی در کشورهای دموکراتیک، وجود فساد اداری است. فساد اداری به معنی سوء استفاده از اقتدار عمومی سوء استفاده از منابع سیاسی اقتصادی کشور است. حکومت با در اختیار نهادن اطلاعات در میان شهروندان و آگاهی متقابل میان شهروندان در حکومت جلوی فساد گرفته شود. حکمرانی هر قدر بتواند جلوی فساد را بگیرد موفق تر است. فساد اغلب هم جنبه اقتصادی، هم جنبه سیاسی دارد و در جایکه کارفرمایان، متخصصین، پیمان کاران مدیریت منابع مالی و منابع عمومی را در دست دارند و در جایی که بودجه مالی دقیق قابل تعیین نیست؛ احتمال فساد و سوء استفاده از منابع مالی وجود دارد.

فساد در حوزه سیاسی پیامدهایی دارد؛ وقتی سیاست‌ها و تصمیم‌گیری‌ها شفاف و روشن نباشد کسانی که پشت پرده در تصمیم‌گیری‌ها و در گفتگوهای میان رهبران و احزاب نقش دارند؛ بستری برای ورود عناصر ناسالم در سیاست و حوزه قدرت فراهم می‌کنند. بااطلاعات

مخفی نقش لابی‌ها و شرکت‌های بزرگ و سایر بازیگران در تصمیم‌گیری‌های سیاسی پر رنگ تر می‌شود. در نتیجه می‌توان گفت، حکمرانی مردم سالارانه بدنبال اهدافی است. از جمله:

- فراهم آوردن زمینه‌هایی برای درک نظام نهادی و روندهای تصمیم‌گیری در شبکه‌ای که از همه بازیگران و سازمان‌ها، نهادها و ساختارها مجموعه‌ای متفاوت ولی منسجم را بوجود آورده است. نظامی که با یادگیری و کسب مهارت‌ها به حل مشکلات پرداخته می‌شود. در این نظام، هر کس درک و فهم بهتر از شبکه موجود داشته باشد؛ توانمندتر است. هرکس از لیاقت و استعداد بیشتر برخوردار باشد، موفق‌تر و کارآمدتر است. رقابت میان افراد برای یادگیری بیشتر و تسلط به فنون جدید درک از نظام را بالا برده و خود باعث پیشرفت نظام می‌شود.

- طرح راهبردهای مربوط به روند تصمیم‌گیری است. دنیای جدید، دنیای تغییر و تحول است نه دنیای ثبات و آرامش. در این نظام، شبکه‌ای پر از تفاوت‌ها و گوناگونی‌هاست. راهبرد تصمیم‌گیری باید مبتنی بر راهبرد تغییر و تحول باشد و بتواند با هر نوع تغییری خود را سازگار کند و درک و فهم تغییر برای طراحی این راهبردهای بسیار مهم است.

- فهم و درک مشکلات سازمان مدیریتی در برابر بخش‌های عمومی و خصوصی است. مدیریت عمومی برای هدف پیشرفت و توسعه روزافزون در حوزه عمومی باید فعال باشد. مدیریت باید سازمان‌های را فعال و قادر به اجرایی کردن عملیات کند. هر قدر سازمان مدیریتی توانمندتر باشد که مشکلات نظام را سریع و دقیق درک کند سریعتر می‌تواند پاسخگو و کارآمد باشد. زمان و درک صحیح مشکلات عامل بسیار مهم در راهبردهای مدیریتی در حکمرانی مردم سالارانه است.

منابع و مأخذ:

الف. فارسی:

۱. آشوری داریوش. ۱۳۸۰. دانشنامه سیاسی و فرهنگ اصلاحات و مکتب‌های سیاسی، تهران: انتشارات مروارید، چاپ چهاردهم.
۲. توحید فام محمد. ۱۳۸۳. چرخش‌های لیبرالیسم. تهران، انتشارات روزنه.
۳. غنی نژاد موسی. ۱۳۸۱. درباره‌هایک. تهران: نشرنگاه معاصر.
۴. گری، جان. ۱۳۸۱. لیبرالیسم. ترجمه، محمد ساوجی، تهران: وزارت امور خارجه.
۵. فرید من میلتن. ۱۳۷۸. آزادی انتخاب. ترجمه، حسین کلیه زاده، بهرامی، تهران: نشر و پژوهش فرزانه.
۶. فریدمن میلتن. ۱۳۸۰. سرمایه‌داری و آزادی، ترجمه، غلامرضا رشیدی، تهران: نشر نی.
۷. هاروی دیوید. ۱۳۸۶. تاریخ مختصر نئولیبرالیسم. ترجمه، دکتر محمد عبدالله زاده، تهران: اختران.
۸. گری جان. ۱۳۷۹. فلسفه سیاسی فون‌هایک. ترجمه، خشایار دیهیمی، تهران: طرح نو.
۹. هایک فریدریش. ۱۳۸۵. در سنگر آزادی. ترجمه، عزت‌الله فولادوند، تهران: لوح فکر.
۱۰. هایک فریدریش. ۱۳۸۰. قانون، قانون‌گذاری و آزادی، ترجمه، موسی غنی‌نژاد و مهشید معیری، تهران: طرح نو.

ب. خارجی:

1. Brinner , Jack. (2002), “ **Hayek on Hayek**” , London. University press .
3. Kjaer , Anne Mette . (2004), “ **Governance** “ , Cambridge, University press .
4. Rhodes , A.W. (2004), “ **The New Governance** “ , Bukingham open.
- 5.. Hayek , Fridrish von. (1997), “ **studies in philosophy** “ ,Cambridge, University press.
6. Hayek , F.A.Von. (2005), “ **Economic and social philosophy** “ ,RoutLedge ,oxford university press.
7. Hayek , F.A.Von. (1949), “ **Individualism and Economic order** .” : RoutLedge, London .
8. Hayek , F.A.Von. (1960), “ **The Constitution of Liberty** “ ,RoutLedge ,London .
9. Hayek , F.A.Von (1937), “ **The Economic and Knowledge** “ , RoutLedge ,London.
10. Hayek , F.A.Von. (1989), “ **The Road of Serfdom, A Guide to New Governnace** “ , oxford university press.
11. Hyden , Goran.(2004), **Governance and The Study of polities** ” , Cambridge, University press .
12. Wilson Woodrow. (2007), “ **Democratization and Dmocratic Governance in Latin America** ”.U.S. , Wilson,center Report .
- 13.http: www . Good Governance. Com (Rosen , baum .” Democracy, 2008).
14. http: // www. “Digital **Governance** “ . Com.
15. http: // www. **Democratic Governance** . com.
16. http: // www. Wilson Center . org / **Decentralization**.
17. http: // www. **good governance** . com.
18. http: // www. **ADB. Governance** . com (Asian Development Bank).
19. http: // www. **Governance / Sound Development Management** . com.
20. http: // www. Bank'c Concer with governance – quality / .org.
21. http: // www. World Bank . com .
22. http: // www. **Definition of governance** .com.
- 23.http: // www. **Democratic Governance** . com.
24. http: // www. **Foundation of Common weath** .com.
25. http: // www. **E- Governance** .com.
26. http: // www. **E – Democracy** E – Governance .g c.
- 27.http: // www. hrodot . Consulting .
- 28.http: // www. UNDP . **Democratic governance**.Com.